

تاریخ دوباره تکرار می شود ؟

جنایت خاندان آل یحی
(نادرخان ، ظاهرخان ، داود خان)
الحاق ننگین ایالت پشاور به هند برتانوی
(1832 میلادی)

هدف از طرح نکات زیر تلاش برای فراهم ساختن زمینه های درک واقعینانه از رویداد های تاریخی کشور ماست . در حال حاضر دلبستگی مردم ما در مورد طرح و باز شناختی آن مسائل و واقعیت های تاریخی ایست که پیوسته از طرف حاکمان ستمگستر و ابسته به استعمار - بی شرمانه تحریف شده و این داشته های تاریخی و ارو نه ، در تقویه و تحکیم پایه های قدرت و حاکمیت خود شان خائینانه بکار گرفته میشده است و هنوز هم ازین پالیسی خجالت آور استبدادی درینجا و آنجا دفاع صورت میگیرد .

برای دستیابی به واقعیت های تاریخی و باز شناختی عقلانی از آن ، معیار های را بایست رعایت کرد . که عدم رعایت آنها ماهیت عینی گرائی تأمل حوادث تاریخی را از ما می ستاند .

1 - معیار های سنجش میزان اصالت و خلوص ،

2 - پاکیزگی نیت و صحت فکر ،

چون سر آغاز سخن ما از راهبرد ایجاد زیر ساخت گونه های مادی و معنوی صلح و همآیش ملی است .

نور انسانی معیار سنجش اصالت و خلوص ، معیار صحت فکر و نیت پاک ، رهنمای راه اخلاقی و تحقیقی ما در این نوشته قرار دارد .

بدین اصل ، قبل از تشریح و تحلیل گونه های تاریخی سیاست ضد ملی خاندان طلائی ، می پردازیم به خوانش ورقی از تاریخ درد آور کشور ما که درجه و مرتبه عشق اورا به خاک و حسن وطنپرستی « سلطان محمد خان طلائی » پدر بزرگ نادرخان را به هموطنان ما باز گو می نماید :

در سال 1832 میلادی شاه شجاع برای بدست آوردن تاج و تخت در یک معامله و ظن فروشانه پشت پرده با انگلیسها و سیکهای هند ، حمایت مالی و نظامی آنها را جلب نمود و به قندهار لشکر کشید . دوست محمد خان که در این وقت زمامدار کابل بود ، بزرگان قندهاری جهت مقابله با قوای شاه شجاع از دوست محمد خان مطالبه کمک شدند . دوست محمد خان با تدبیر عاجل ، به تدویر جرگه بزرگان در کابل دست زد و از برادرنش سلطان محمد خان طلائی (پدر یحی خان) حاکم پشاور و سردار نواب عبدالجبار خان حاکم جلال آباد در خواست نمود تا در جرگه مزبور شرکت نمایند . اما برادران « امیر دوست محمد » در این جرگه شرکت نورزیدند و در عوض پسران خود را به آن جرگه فرستادند .

امیر دوست محمد خان قبل از کمک به بزرگان قندهاری در دفع حمله شاه شجاع ، خواست که در قدمه اول مشکل ولایات جنوب شرقی را یکسره حل نماید. بنابراین او به جلال آباد حمله نمود و جلال آباد را پس از یک نبرد سخت از حاکمیت نواب عبدالجبارخان برادر اخیافی اش خارج نمود و او را اسیر گرفت و بکابل فرستاد و بجای وی امیر محمد خان برادر عینی خود را حاکم جلال آباد ساخت . و این ولایت را ملحق به کابل نمود.

سلطان محمد خان طلائی حاکم پشاور از سقوط حاکمیت جلال آباد و اقدامات و سوقیات امیر دوست محمد خان بترسید و بدولت هند برتانوی سیکهای پنجاب توسل جستند . با این اقدام عجولانه و وطنفروشانه سلطان محمد خان ، از سال 1832 میلادی ببعده ایالت پشاور و حومه آن عملاً از بدنه افغانستان جدا شد و در دست سیکها قرار گرفت .

بعد ها استرداد پشاور و تصرف و الحاق مجدد آن به افغانستان چنان مشکل تاریخی را ایجاد کرد که توانست جان هزاران هزار هموطن گرامی مارا (بدون دست آورد) قربان خود نماید . (24)

همچنان " در جنگ دوم انگلیس و پارسیان و افغان (1878 - 1880 میلادی) هنگامیکه امیر محمد یعقوب پسر امیر شیر علی خان و نواسه امیر دوست محمد خان ، جبهه مدافعین صدیق افغانستان را ترک و معاهده گندمک (28 می 1879 م.) را امضاً نمود . [که بر اثر آن بار دیگر معابری همچو (خیبر ، کرم ، پشین و سیوی) را که سنگر اصلی دفاع افغانستان در شرق کشور بود به انگلیسها وا گذاشت] . دولت انگلیس از وجود چنین پادشاه تسلیم شده بی نیاز ، و با قیام مردم افغانستان مقابل گردید .

پس امیر محمد یعقوب خان اسیر را در سپتمبر 1879 میلادی از کابل به هندوستان تبعید نمود . و متعاقباً یحیا خان (یکی از پسران سلطان محمد خان طلائی) خسر امیر محمد یعقوب خان را نیز از کابل به دیره دون هند فرستاد . " (25)

در توافق و تناسب شهادت و واقعیت های عینی تاریخ ، میتوان گفت که سلطان محمد خان جد نادرخان و امیر محمد یعقوب خان اولین کسانی بودند که در همسوئی منافع انگلیس و قبیله خویش عملاً جدائی بخش برزگ ایالات جنوبی کشور را مساعدت ساختند . از چنین یک فامیل بیگانه پرور و خود کش، نادر خان پدر ظاهر خان سر بلند مینماید و با هزار توطئه چینی و خدعه و نیرنگ تخت و تاج مملکت را ریاکارانه با حمایت و رهنمائی مستقیم انگلیس و روحانیون دیوبندی کمپنی هند شرقی ، غضب مینماید و به پیروی از سیاست ضد ملی امیر عبدالرحمان خان پایه های مدرن قبیله سالاری وابسته به ارتجاع منطقه و جهان را اساس می گذارد .

**نادرخان ، خود ایستایی گروههای قومی ،
اختناق و تحکیم حاکمیت قبیله**

محمد نادر خان پسر محمد یوسف خان پسر محمد یحی خان (خسر امیر محمد یعقوب خان) پسر سلطان محمد خان طلائی (برادر امیر دوست محمد خان) پسر سردار پاینده محمد خان است. که در سال 1883 م. در دیره دون هند برتانوی تولد یافت . (26).

نادر خان



خانواده یحی خان از 1879 - 1901 مدت 23 سال در دیره دون هند برتانوی با جیره که حکومت انگلیس بایشان میداد می زیستند . پس از یحی خان پسر ارشد اش محمد یوسف خان در ردیف روسای فامیل بحساب می آمد ، که افزون به « نادر خان » ، پنج فرزند دیگر داشت :

- 1 - محمد عزیز خان ،
- 2 - محمد هاشم خان ،
- 3 - شاه ولی خان ،
- 4 - شامحمود خان ،
- 5 - محمد علی خان .

در سال 1901 م. این خانواده از جانب امیر حبیب الله سراج پدر امان الله خان ، مورد عفو قرار گرفته و اجازه یافت که از دیردون هند برتانوی به افغانستان بیایند . در این وقت نادر خان هژده سال داشت .

امیر حبیب الله در سال 1902 م. خواهر محمد نادر خان را به عقد نکاح در آورد . [که ثمره آن سردار اسدالله خان بود که در کابینه شامحمود خان مامایش مدتی وزیر دفاع و وزیر داخله هم بود] . این وصلت با اعتبار این خاندان در نزد شاه افزود . وبعد ها زمینه های رشد تصاحب قدرت و حاکمیت قبیله را برای نادر خان و برادرانش مساعد ساخت .

نادر خان با نوع کنش غریزه ئی خود محوری ایکه در وجودش زنده بود در بازگشت به سنت سلف خود ، خصیصه بیگانه پرستی و قبیله منشی را مبنای کار سیاسی و نظامی خود قرار داد. (که اکنون این شیوه غیر انسانی بوسیله حامد کرزی و اشرف غنی احمدزی پیشبرده می شود.)

او با استفاده از اسلوب آداب شاه پرستی و کسب اعتماد و باور درباریان « در سال 1914 م. به مقام سپه سالاری (27) ارتقا کرد.

نادر خان در سال های 1919 - 1920 م. و 1921 - 1923 م. بحیث وزیر دفاع افغانستان کار کرد. مرتبه شهامت و پایمردی او را در حکایت ذیل بخوانش می گیریم:

ظفرحسین آیبک هندوستانی قبل از جنگ اول جهانی از شاگردان دانشگاه دولتی لاهور بود که در جنوری 1915 با 12 تن از شاگردان دیگر این دانشگاه پیمان بستند تا مطابق امر خلیفه مسلمین سلطان عثمانی وقت - بر ضد انگلیس ها به جهاد بپردازند. او به کابل آمد و در پهلوی سایر عناصر آزادیخواه و مبارز شبه قاره هند به فعالیت پرداخت. وی در جبهه جنگ استقلال 1919 میلادی بامحمد نادرخان همراهی کرد. او منحیث مشاور سیاسی و پاوربا اعتماد نادرخان که شب و روز همرا با شیخ المشایخ (حضرت شوربازار) با سپه سالار در جنگ «تل» یکجا بودند. و منحیث شاهد عینی به تفصیل از جریان جنگ در این جبهه سخن میگوید:

" به اساس حکم سپه سالار مرحوم (نادرخان) در آن شب (شام 27 می 1919 م.) خیمه هارا بر قاطر ها حمل کردیم و برآن تعداد حیوانات بارکشی که موجود بود، جنگ افزار ها، مرمی و باروت را انتقال دادیم. چون برخی سپاهیان، قاطر هارا سوار شده فرار نموده بودند مجبور شدیم، یک تعداد از وسایل جنگی را در میدان جنگ رها کنیم. مردم «خوست» از این وضع درهم ویرهم آگاهی نیافتند و نه موضوع در حلقات رسمی کابل نفوذ کرد. همه گمان می کردند که لشکر در «تل» به پیروزی دست یافته و صرف به اساس فرمان امیر صاحب «امان الله خان» عقب نشینی صورت گرفته است.

از خوش قسمتی سپه سالار صاحب (نادر خان) و کرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست در انظار مردم، رنگ فتح و پیروزی را به خود گرفت و بر عزت او افزود. ... " (28)

نادر خان در سال 1924 م. از طرف امیر امان الله خان به حیث سفیر فرانسه و بلجیم تعیین گردید. او با برنامه از قبل پلان شده انگلیس در نوامبر 1926 م. به دلایل ذهن ساخت خودش از پُست سفارت کناره گیری کرد و بابرادرانش در فرانسه مسکن گزین شدند. انگلیسها در سال 1927 م. مخفیانه با او در پاریس ارتباط برقرار کردند. (29)

هنگامیکه خبر سقوط حاکمیت امان الله خان و تاج پوشی حبیب الله کلکانی تاجیک تبار در 1928 م. به نادر خان و برادران رسید بلادرنگ جهت تحقق اهداف دو بُعدی (انگلیس و قبیله اش) همه یکجا عازم هند برتانوی شدند. تا زمینه های سقوط حاکمیت عبوری حبیب الله کلکانی را فراهم آورند.

نادر خان و برادرانش به کمک مالی و نظامی انگلیسها و روحانیون کمپنی هند شرقی در 14 اکتوبر 1929 م. (21 میزان 1308 ه. ش.) توانست که نیروهای حبیب الله کلکانی را قلع و قمع نماید و حکومت ارتجاعی ضد ملی و ضد انسانی خود را ایجاد نماید. (30)

نادر خان با گذشت سه ماه و چند یعنی زمستان 1308 هـ.ش . در یک توطئه خود ساخته ، 125 نفر بشمول ارکان حکومت حبیب الله کلکانی از قبیل عطا محمد خان کوهستانی والی بلخ کلکانی ، میر بابا صاحب چاریکاری والی قطغن و بدخشان کلکانی، خواجه میر علم خان برادر وزیر داخله کلکانی و امثالهم را بدسیسه عریضه گرفتار نمود و اعدام نمود.(31)

گونه های استقرار ارتجاع و ستم ملی نادرخان

نادرخان که قدرت سیاسی را در کابل تصاحب کرد برای به چنگ آوردن حریف سیاسی اش و با شناخت تاریخی اینکه از صداقت و راستی آن عیاران اصیل تاجیکان داشت با مکر و فریب ذاتی و کسبی خویش به روی قرآن خدا مهر نمود و فرمان عفو حبیب الله کلکانی و یارانش را صادر کرد . به آرمان اینکه به او آزار و گزند نخواهد رساند.

مگر خلاف عفت کلام و شجاعت نفس و صداقت اخلاقی حبیب الله کلکانی و یاران عفو شده او را ، با شماتت خاص و قطع رحم بدست سران قبائل طرفدار خود سپرد . که اینک صورت مراتب اجراء اعدام و تیرباران حبیب الله و یارانش را در کتاب « سرنشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ارگ » آمده است بخوانش می گیریم :

زنده یاد عبدالصبور غفوری، شاعر و نویسنده ، در اثر فوق الذکر که ، حادثه اعدام حبیب الله کلکانی و یارانش را که به چشم سر دیده بود ، چنین حکایت می کند :

" در حدود دروازه ای که بطرف دلگشا از ارگ باز می شود و يك جمعیت زیاد جمع شده بود، ما هم رفتیم . در اطراف خندق دیدیم که از هر طایفه مردم جمع اند. يك تعداد مردم منگل و جاجی و مردم مشرقی و گردیزی با اسلحه و جوپه جوپه ایستاده بودند، ما هم در جمله مردم تماشا بین موضع گرفتیم و منتظر شدیم . بعد از تقریباً يك ساعت در بین مردم شور و هیجان برخاست. از دروازه ارگ شاهی شاه ولی خان و شاه محمود خان بردران نادرخان خارج شدند و دنبال آنها محکومین اعدام معلوم می شدند .

اول از همه شیر جان خان وزیر دربار حبیب الله کلکانی و عقب آن غلام صدیق برادر او در حالیکه در زیر بغل او چوب بود و دریشی خواب راهدار سرخ و سفید پوشیده بود، نمایان شد. نفر سوم محفوظ خان معین حربیه کلکانی و چهارم غلام قادر سرمنشی سید حسین و عقب او امیر حبیب الله کلکانی با يك واسکت مخمل سبز و عقب او سید حسین و از آن سردار اعلی برادر کلکانی و دو سه نفر و در اخیر ملك محسن والی کلکانی آمدند. آخرین نفر ملك محسن بود. وقتی که از طرف دروازه بجانب مقتل نزدیک شدند، یونس خان به ریش او گوگرد زد و یکنفر آمد با چوب دست زولانه او را کش کرد. ریش ملك محسن سوخت و بر زمین افتاد. محافظین او را ایستاده کردند و مردم سرکاری ، کلکانی را فحش های گوناگون دادند .

حبیب الله کلکانی از شاه ولی خان خواهش کرد که مردم را نگهدارند که او را فحش ندهند. بهر صورت محکومین اعدام در بین خندق ارگ کشانده شدند و یک صف برای نماز استاده بودند .

اول حبیب الله کلکانی رانشان گرفتند و به همدیگر می گفتند : « هغه شین واسکت سقاو زوی دی » ، وقتی که « شاه ولی خان و شاه محمود خان » از بین آنها بر آمده و در يك گوشه استاده و بذریعه اشپلاق امر فیر و تیر باران آنها داده شد از هر طرف فیر شد. و محکومین که هدف هزار ها گلوله تفنگ قرار گرفته بودند، بخاک و خون افتادند مگر در فیر اول حمید الله پسر ریزه کلکانی هنوز نیفتاده بود در فیر دوم آنها کشته شد. « (32) بعداً به امر نادر شاه ، اجساد کشته شدگان جهت تخویف مردم برای چند روز در دار آویزان بودند .

شهیدان راه آزادی حبیب الله کلکانی و یارانش آویزان بدار



تطبیق سیاست دهشت و ترور نادرخان علیه اقوام ساکن افغانستان

بقول غلام محمد غبار : "حکومت نادرشاه بمجرد تشکیل شدن در کابل دست به عملیات خونین زد که معمولاً در آغاز هیچ سلطنتی مطلوب نبود ، از همان اول مرحله بیحوصلگی دیوانه و ارشاه در ریختن خون ، مردم را به این فکر آورد که گویا خاندان حکمران انتقامی بالای ملتاین سرزمین طلبدارند . وقتیکه شاه مقتل

محکومین را در خرابه زار بالا حصار کابل مقرر ، و توپ های آدمکش را مستقر نمود ، مردم کابل علناً میگفتند که شاه برای گرفتن انتقام خون « لوئیس کیوناری » انگلیسی، اینکار را کرده است. " 33

اولین اقدام سیاسی نادر خان در مورد تحکیم پایه های قدرت قبیله سالاریش از طریق ایجاد نفاق و تولید دشمنی بین اقوام ساکن این سرزمین بود.

چنانیکه در حمله به کابل بخاطر سقوط حکومت حبیب الله کلکانی عده از خوانین پکتیائی را به اغتنام و تاراج داخلی کابل واداشت ، و از صعوبت زندگی این مردم سوء استفاده سیاسی نمود .

با این معنی که تاراج ارگ سلطنتی و خانه های طرفداران حکومت حبیب الله کلکانی رادر کابل برایشان مباح نمود. اینها نیز بعد از استیلا بر کابل خزاین ارگ سلطنتی را به یغما بردند و خانه های متعددی را بعنوان طرفداری حکومت حبیب الله کلکانی تاراج نمودند و خوانین پکتیائی هریک به نوبه خود آنچه میخواستند از دیگران با دست باز تملک میکردند .

نادر شاه در همان اوایل ورود خود در کابل (خزان 1929 م.) ، جنرال پینن بیک خان ، میرزا محمد اکبرخان ، امرالدین خان ، عبدالطیف خان کوهاتی ، محمد نعیم خان کوهاتی ، عیسی خان قلعه سفیدی ، تازه گل خان لوگری ، سلطان محمد خان مراد خانی ، محمد حکیم خان چهاردهی وال ، احمد شاه خان کندکشر احتیاط ، دوست محمد خان غند مشر پغمانی ، وسید محمد خان کندکشر قندهاری را بدون محکمه گلوله باران کرد. و آقا سید احمد خان ، میر احمد شاه خان ، جانخان ، وپسرش نیک محمد خان ، عبدالرحیم خان محمد آغه ئی ، شیردل خان و نوردل خان لوگری و عبدالرحیم خان پیاروخیل را تبعید و محبوس کرد . (34)

محمد ولی خان وکیل شاه امان الله خان را که برای تحکیم استقلال کشور خدمات قابل قدری انجام داده بود در تابستان 1929 محبوس و بعد از شکنجه آزار و ترتیب محاکمات کذائی ساختگی وریاکاران گویا علنی مبنی بر اثبات به اصطلاح خیانت او ابتدا به هشت سال حبس محکوم وبالاخره در تابستان 1933 م. (24 سنبله 1312 شمسی) بدون علت و دلیل تازه ئی به امر شاه در کناره دهمزنگ کابل با چند نفر دیگر:

- 1 - جنرال غلام جیلانی خان چرخی ،
- 2 - جنرال شیر محمد خان چرخی ،
- 3 - فقیر محمدخان و میرزا محمد مهدی خان را یکی پی دیگری بدارآویخته شدند .

باری در تابستان 1930 م. (1309 شمسی) مردم شمالی در برابر فشار نقض عهد و پیمان ، بیدیانتی و نمک حرامی ، خشم و قهر و تعرض حکومت نادرشاه تک تبار مرکزگرا ، قرار گرفت. و جهت ابراز وجود و خود ایستایی مقابل عمال حکومت به مقاومت آزادیخواهانه پرداختند. برای سرکوب این جنبش از طرف نادر خان سید عبدالله شاجی (هندوستانی) و عبدالوکیل خان نایب سالار با یکدسته عساکر بشمالی سوق گردید . در این جنگ نایب سالار کشته و شاجی فراری گردید. بعد جهت تقویه قوای دولت ، قوه تازه دمی به سرکردگی جنرال محمد غوث خان به شمالی اعزام شد. قوای تازه دم در عرض راه قلعه های مردم را آتش زد و اسرا را زنده خلاف نورم های انسانی از برج های بلند بر زمین پرتاب کرد.

محمد گل مهند وزیر داخله وقت به امر نادر خان شعوری وپلان شده با عنوان رئیس تنظیمه شمالی (اسد 1309) جهت تطبیق جنایت و شرارت ، توظیف گردید و به شیوه سنت امیر عبدالرحمان خانی ، لشکر های حشری و لایت پکتیا از مردمان احمد زائی ، کروخیل ، جاجی ، منگل ، طوطا خیل ، وزیری ، وردک ... که بر 25 هزار تفنگدار میرسید با یک فرقه عسکر منظم و توپخانه دولتی در حومه کابل ، پروان و کاپیسا و پنجشیر چنان به عملیات نظامی دست زد که بقول « غلام محمد غبار » که در یک کشور فتح شده خارجی هم مجاز نیست ؟ .

محمد گل مهند قوای حشری و نظامی را در تاراج خانه ها ، انهدام دیوار باغها ، احراق قلعه ها بگماشت. و خود از شکنجه و لت و کوب و اهانت مردم فرو گذار نکرد. او از قیام کننده جان میخواست و از مطیع مال . انکار کننده را چوب میزد و دشنام میداد ، حتا تهدید به احضار سر زنش در مجلس عام مینمود . در خانه هایکه تلاشی میشد و اسلحه و پول بدست نمی آمد ، زنان خانواده تهدید به فروبردن سوزن در پستان مبارک شان میشد .

محمد گل مهند از مردم کاپیسا و پروان و شمال حومه کابل افزون بر قتل های دسته جمعی ، چوروچپاول ، جمع آوری اسلحه و زیورات ، پانزده نفر را در این ولایت بحکم شخص خود اعدام نمود ، و 617 نفر را زنجیر پیچ بکابل فرستاد ، 3600 نفر را محکوم باعمال شاقه شدند.

محمد گل مهند زمانیکه رسالت قبیله سالاری خویش را در سرکوب مردم شمالی بشکل فجیع آن بپایان میرساند . بکابل برگشت و بنزد نادرشاه پیش شد . و شفاهاً مراتب احترام و گزارش انجام کار را چنین بیان کرد. او گفت :

" ... بعموم نقاط سمت شمال ... امن و سکوت کامل روا داده است ... اهالی سمت شمالی از این عملیات مسالمت کارانه حکومت ، و مخصوصاً مراحم اعلیحضرت یقین و قناعت کلی حاصل نمودند. که اعلیحضرت نه تنها پادشاه و حکمدار عادل افغانستان هستند بلکه سمت یک پدر بزرگوار و مهربان را بر قاطبه ملت عزیز خواهد دارند ... "

در زمان ایراد خطابه آقای محمد گل " ... صد ها نفر یرغمل و محبوس مردم شمالی در کابل نفس میشمردند. ، ودها نفر از اینمردم یکی پی دیگری در کابل بامر نادر شاه اعدام میشدند. مثلاً جریده اصلاح در شماره حوت 1308 گفت که 51 نفر از مردم شمالی در یک روز بکابل اعدام شدند ... " . (35)

حکومت نادر که نماد هستی اش در تولید تفرقه و انشقاق ملی و تضاد قومی و لسانی و سمتی و قبیله‌ی تبلور یافته بود . در همسوئی این هوای منفی شاه و برادرانش جهت سرکوب حس حق خواهی و ابراز وجود مردم شمال به بهانه قلع و قمع « قیام ابراهیم بیگ لقی » موفق گردیدند که مردم قطغن زمین کشور را به خاک و خون بکشانند :

" دولت از پایتخت شاه محمود خان وزیر دفاع رابا دسته جات حشری و آنهم مخصوصاً از مردم « پکتیا » از قبیل وزیری ، مسعودی ، جدرانی و لاغیربا قوای

منظم عسکری به غرض خاتمه دادن این ماجرا (قوس 1309 شمسی) به آن منطقه سوق نمود.

شاه محمود خان که از (قوس 1308 تا اسد 1310 شمسی) در این ولایت اقامت داشت . بحیث برادر شاه و سپه سالار اردوی مسلح افغانستان چنان دستگاهی برپا کرد که با سلطنت مرکزی افغانستان فرقی نداشت. این دستگاه بدون محاکمه زندانهای جدید الاحداث ، خان آباد را از صد ها نفر مردم با گناه و بی گناه ولایت بشمول زنان و مردان مالمال نمود ، شکنجه خانه پر از چوب و تازیانه وقین و فانه دایر گردید کشتار ها و اعدامهای دسته جمعی بعمل آمد . تمام مصارف حشری و سپاه و دربار بالای مردم حواله گردید . زنان محبوس در سرای جمشید خان مورد تعرض و هتک عصمت محافظین قرار گرفت . زنجیر و زولانه که در عصر امان الله خان قانوناً از بین برده شده بود ، مجدداً درگردن و پای محبوسین انداخته شد . " (36)

شاه محمود خان بانیت بد و بیگانه پرور خویش مردم باغیرت قطع زمین را در زیر قین فانه قرار داد ، دست برید ، گردن زد و دست ناپاک و بی باک قوای حشری این سپاه کور زرخیز انگلیس را به حریم عفت و کرامت مادر سرزمین ما آزاد گذاشت. غرور و شهامت و سربلندی و عزت مردم آزادمش را زمین گیر ساخت. شاه محمود خان تمام برنامه های سیاسی ضد انسانی و ضد اخلاقی حاکمیت قبیله را بدست همان قوای حشری پکتیا بنام افغان و غیر افغان تحقق بخشید.

نادر خان و برادرانش آگاهانه و رضاکارانه خواستند که دست سپاه سر برآوردگان قبائلی های درون و بیرون مرز کشور ما ، به دامان پاک دختران و زنان مردمان باعزت و آزادیخواه شمالی و قطع زمین برسد. وزن و فرزند ایشان بنام غنیمت به آنسوی مرز جنوبی انتقال یابد.

با چنین طمع چور و چپاول ، قتل و قتال ، تعرض و تصاحب به مال و ناموس و شرف و عزت مردم این سرزمین ، و به غنیمت گیری های دختران و زنان میهن ما، این حاکمیت بربر صفت نه تنها تخم نفاق و بد بینی را میان مردم ما خلق نمودند بلکه یک بار دیگر عدم حُسن نیت ماهیت ضد اخلاقی ، ضد انسانی ، ضد وطنی خاصیت بیگانه منشی ، تهاجمی و تک محوری وابسته گی خود را به استعمار بریتانیا و ارتجاع دیوبند به نمایش گذاشتند.

آل یحیا با این کردارهای ضد بشری قرون وسطائی ، ثابت نمودند که خون و پوست و گوشت و نیت و اراده ذاتی ایشان از این خاک و مرز و بوم شکل نگرفته ، بل مال بیگانه است. از آنجاییکه آنها از میان مردم برنخاسته بودند و از درد و آرزوی مردم آگاهی نداشتند . صرف خود را میخواستند و در یک بی هویتی محض و تعلقی اغراض نفسانی ، در شرف انجام وظایف دنیائی آلودگیهای مادی ، علیه منافع ملی مردم این سرزمین ، در خوش خدمتی و تطبیق و تضمین سیاست استعمار جویانه انگلیس قرار گرفته بودند.

و بدو وسیله کثیف توسل جستند :

یکی تحقق اهداف سیاسی انگلیس ایجاد حاکمیت عقب گرایی قبیله که از نوع مطمئن ترین مدل و بی خاصیت ترین چهره حاکمیت خود گردان در حفظ منافع استعمار میباشد ،
دیگری سرکوب تمام نیروهای وطنپرستیکه بخاطر تأمین استقلال و آزادی و تمامیت ارضی کشور خویش مبارزه بی امان و تسلیم ناپذیر کرده و میکرده اند .

نمائی از حکومت قومی آل یحیا

ایجاد حاکمیت قومی آل یحیا در افغانستان وابسته و منوط به سه نیرو اساسی میباشد .

- 1- نیروی حمایتی مستقیم سیاسی و مالی و نظامی انگلیسها .
- 2- نیروی حمایتی نظامی و قومی قوت های حشری بیرونی و درونی ولایت پکتیا .
- 3- نیروی حمایتی تبلیغی روحانیون کمپنی هند بریتانوی شرقی و ملا نماهای وابسته به ارتجاع داخلی .

چنانیکه این نیروها در استقرار حاکمیت قبیله سالاری آل یحیا نقش تعیین کننده و حیاتی را بازی نمودند . بدین مناسبت موقعیت سیاسی این نیرو ها پیوسته در قدرت و حاکمیت این خاندان مقام و جای شایسته ای را احراز نموده بود . جهت روشن بینی مطلب مذکور اسلوب نصب سیاست کدوری حاکمیت مطلقه نادر خان را مورد باز شناختی قرار میدهیم :

از جلوس نادر شاه 1929 - 1963 میلادی در مدت 33 سال افغانستان فاقد حکومت واقعی بود و طی این ایام فقط خاندان شاهی بود که هم سلطنت و هم حکومت میکردند .

حکومت در سپردن امهات امور افغانستان اعم (قوه اجرائیه ، قضائیه ، مقننه و اردو کشور بدست مامور و عامل و افسر) ، نورم ها و مرتب ذیل را در نظر میگرفت :

اول - رؤس ادارات داخلی و خارجی در دست اعضای خانواده شاهی باشد .

دوم - از عشیره انگشت شمار محمدزائی استخدام بعمل آید .

سوم - هندوستانی های خاصی در امور حیاتی کشور معتمد الیهای دولت شناخته شود .

چهارم - ملاک بزرگ در اداره ملکی و نظامی کشور سهیم گردد .

پنجم - عده محدودی ملا نما ها مثل ملاکین در صف اداره دولت قرار گیرد .

بگونه مثال :

- صدر اعظم کشور یک برادر شاه (محمد هاشم خان) و

- وزیر دفاع افغانستان دیگر برادر شاه (شاه محمود خان) که بعد ها خود صدر اعظم گردید .

- مقام وکالت شاه را برادر دیگرش (شاه ولیخان) در دست داشت و بعد ها سفیر افغانستان در لندن و پاریس شد.

- وزیر دربار کاکازاده شاه (احمد شاه خان) بود.

- و محمد اکبر خان یازنه شاه رئیس مستقل طبیه که بعد ها وزیر مختار افغانی درروم گردید.

- برادر دیگر شاه محمد عزیزخان سفیر ماسکو شد و بعد ها وزیر مختار افغانی در برلین گردید.

- احمد علی خان و علیشاه خان کاکازاده گان شاه یکی سفیر افغانستان در پاریس و لندن و باز وزیر دربار شد و دیگری قوماندان مکتب حربیه و باز والی و افسر قندهار و پکتیا گردید.

- خواهر زاده شاه (اسد الله خان) در نوزده سالگی جنرال گارد شاهی و باز سفیر و وزیر شد.

- برادرزادگان شاه (محمد نعیم خان و محمد داود خان) یکی به سن هژده سالگی مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه افغانستان و باز وزیر مختار در پایتخت ایتالیا گردید و بعد او وزیر معارف و وزیر فواید عامه و معاون اول صدر اعظم افغانستان شد.

- برادر دیگرش محمد داود خان فرمانده سپاه ننگرهار و باز والی ملکی و قوماندان نظامی ولایت قندهار و فراه شد. و متعاقباً قوماندان قول اردوی کابل و سپس وزیر دفاع و وزیر داخله و بالاخره صدر اعظم افغانستان گردید.

در نظر باید داشت که تمام این مراتب بزرگ دولتی بشکل مستمری برای مدت العمر بخاندان شاهی مخصوص گردیده بود و فقط مرگ و گاهی پیری زیاد میتوانست به ابدیت آن خاتمه دهد .

- چنانیکه محمد هاشم خان حدود هفده سال صدر اعظم کشور ماند ،

- و شاه محمود خان بیست و سه سال وزیر دفاع و صدر اعظم بود.

- محمد داود خان نیز سی و چهار سال قوماندان نظامی وزیر و صدر اعظم افغانستان بود . و لا غیر . (37)

بقول غلام محمد « غبار » تاریخدان نامدار کشور ما :

" همچنین شجره محمدزائی که تعداد مجموعی آن از تقریباً هفت هزار نفر تجاوز نمی کند ، طبق ویژگیهای تک محوری نصب سیاست کدری قبیله اشخاص ذیل در رأس ادارات کشور گماشته شدند :

- غلام فاروق خان عثمان حاکم اعلی ننگرهار ، والی هرات ، والی قندهار و اخیراً وزیر داخله افغانستان ،

- فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه و سفیر در ترکیه و بعداً وزیر معارف ،

- محمد عمر خان والی کابل ، محمد قاسم خان والی ننگرهار و سفیر در روم ، محمد عتیق خان وزیر زراعت ، نجیب الله خان وزیر معارف و باز سفیر کبیر افغانی در هند و امریکایی شمالی ، عبدالرزاق خان حاکم اعلی میمنه و باز حاکم اعلی فراه و بعد مصاحب و ندیم شاه ، سردار عبدالحسین عزیز سفیر روم و سفیر ماسکو وزیر معارف و فواید عامه ، سلطان احمد خان سفیر ترکیه و ماسکو و بالاخره وزیر خارجه ، غلام احمد خان اعتمادی سفیر در تهران ، عبدالرسول خان جنرال قونسل در دهلی ، محمد صدیق خان جنرال قونسل در مشهد و یار محمد در تاشکند گردیدند .

محمد یحیی خان محمد عثمان خان و حبیب الله خان بالترتیب معین اول دوم سوم وزارت خارجه افغانستان شدند. البته ذکر نام محمد زائی هایکه در مراتب دوم بوده و بعد ها بمقامات عالییه رسیدند در این جا منظور نیست . باید دانست که این مشت اقلیت وابسته به ارتجاع در افغانستان بعلاوه ثروت و سرمایه داری چنان صاحب امتیازات و مشخصاتی شدند که فقط انگلیسها در مستعمره هندوستان دارای چنین امتیازی بودند .

ازین ببعد بود که محمد زائی ها از نظر اقتصادی و سیاسی قشر فوقانی اجتماع افغانستان را تشکیل کردند. (38) که تاکنون این ماشین در اختیار آنها قرار دارد.

انگاره انسانگرایی به ما می آموزاند که محبت موافقت طبع است که عاقبت به عشق شدید : رحم ، دلسوزی ، بخشودن ، عفو کردن ، حُسن سیرت ، فروخوردن خشم ، انصاف ، صداقت و خدمت به خلق منتهی میگردد.

باتأسف که این احساس پاک محبت قلبی اندیشه انسان نگری در روح و روان و وجدان و ضمیر نادرخان و برادران و خاندان قبیله گرایش وجود نداشت .

چیزیکه در دنیای درون آنها شعله ور بود صرف همان احساس جاویدانگی « من پشتونوالی شوونیزم قبیله افغان » بود و بس . آنها توانستند در رسیدن به این قله احساس خود محوری قدرت من ، از مکارم غیر اخلاقی نظیر :

سوء استعمال ، بدخُلقی ، از حد خود تجاوز کردن (طغیان هدف) ، خشم و قهر ، حرکت نفس ، انتقام ، خود رائی و انانیت و لا غیر کارگیرند . وبه این شیوه به امیال و آرزوهای اغراض کور نفسانی خود فروخته خویش جامه عمل ببوشانند. این سیاست خودمحوری پشتونوالی تا امروز در سرزمین ما وجود دارد .

چون بحث کلی مان ایجاد فضای باز وزنده حُسن نیت و محبت و تولید آن اندیشه و رویکرد های فکری و علمی ایست که در فراسوی تحکیم زیرساخت های مادی و معنوی همآیشی ملی و همبستگی ملی و رشد شعور اجتماعی عظمت فرهنگی خراسانی و وتشکیل ملت خراسان خدمت مینماید.

در این جا راهبرد رهیافت مورد نظرما به خواست زمان ، بیان وتشریح همه حوادث ناگوار و ضد انسانی از قبیل قتل و کشتار مردم بیگناه و آزادیخواه بوسیله حاکمان قبیله سالار و وابسته ستمگستر نمی باشد.

صرف دانه های انگشت شماری از حقایق تاریخی در توجیه هدف کافی است. زیرا اسناد و مدارک معتبر تاریخ معاصر افغانستان قسمیکه در سده های اخیر به رشته تحریر در آمده وقایع و حوادث تاریخی را در حد کفایت به نسل دگر اندیش به بیان گرفته اند . و یادآوری مکرر مسایل تاریخی از دایره بحث مان بیرون است .

مگر باز شناختی درد اجتماعی آن درد تاریخی مردم ماست که در حوزه معرفت، کلاً و علماً ماهیت آنرا با دید روشن به تأمل گرفت . در آنصورت از برداشت ها و مفاهیم کلی حوادث نامطلوب تاریخی استخراج آن معیار های سیاسی واجتماعی را ضروردانست که از راه باز گشت دوباره به ارزشهای « هویت فرهنگی » به آن صحنه گذارد.

و تلاش مان با این نگرش ابداع خط فکری ئی است معطوف به پیش طرح سیاسی « تغییر نام افغانستان به خراسان » ، باز شناسی و معرفی عظمت فرهنگی خراسان وساخت ملت یک پارچه خراسانی .

تا باشد که این راهبردی « حل اساسی مسئله ملی » بی آلیشانه در راه رفت بسوی همبستگی ملی در فراخای اندیشه نوین هویت شناسی ملی ، هرچه عاقلانه تر ، علمی تر و اخلاقی تر و انسانی تر توجیه عینی نماید. وبا روشنائی نور محبت و دگردوستی پذیرش آنرا برای مردم تشنه به صلح و آشتی قابل قبول گرداند.

منابع و مأخذ

- 24 - رجوع شود به منابع :
- افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، جلد اول ، ص 516 .
 - افغانستان در پنج قرن اخیر ، مؤلف : محمد صدیق فرهنگ ، ج 1 قسمت 1 ، ص 232 ، 233 .
 - ویا (عروج بارکزانی ، ص 149) .
 - وبسایت آریانی : مقاله تاریخی « مسئله پشتونستان زخم ناسور خط دیورند » ، نویسنده : ک. سیستانی .
 - 25 - افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، جلد 2 ص 23 .
 - 26 - کتاب : خاطرات ظفر حسن آیبک ، « افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان » ، ترجمه و تحشیه : فضل الرحمان فاضل ، پاورقی ص 132 .
 - 27 - امیر حبیب الله مردی در حریق تاریخ ، مؤلف : دکتر خلیل الله وداد « بارش » ، ناشر- فضل کتاب فروشی ، تاریخ چاپ : 1377 هـ . ش . ص 186 .
 - 28 - خاطرات ظفر حسن آیبک (افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان) ، نویسنده : ظفر حسن آیبک ، ترجمه و تحشیه : فضل الرحمان فاضل ، چاپ اول ، تاریخ چاپ دلو 1379 هـ . ش. فیروزی 2001 م. ، ص 174 .
 - 29 - کرسی نشینان کابل ، احوال دولت مردان افغانستان در روزگار امیر امان الله خان ، مؤلف : فرخ سید مهدی ، چاپ تهران ، سال : 1370 هـ.ش. ، ص 23 .

- 30 - رجوع شود به کتاب : « نادر افغان » ، برهان الدین خان کشککی ، کابل سال 1310 هـ.ش.
- 31 - افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، چاپ دوم : 1378 هـ.ش. ، ج دوم ، ص 70 .
- 32 - رجوع شود به کتاب : « سر نشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ارگ » ، نویسنده : عبدالصبور غفوری ، مهتم کتاب : محمد نصیر مهرین ، ص 331 .
- 33 - افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، جلد دوم ، ص 60 .
- 34 - جریده اصلاح ، شماره 8 ، مورخ 24 قوس ، 1308 شمسی.
- 35 - افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، جلد دوم ، ص 71 - 74 .
- 36 - همان کتاب ، ص 77 .
- 37 - افغانستان در مسیر تاریخ ، مؤلف : میر غلام محمد غبار ، جلد دوم ، ص 48 و 49 .
- 38 - همان کتاب ، ج 2 ص 49 و 50 .